

او که باختراع خاص بود شبکه مقابل نیر اعظم گذاشتند تا فروغ آن که پاک کنند! گداهان است هر صباح بر رویش افتد و میگفتند که بر دهانش زبانه آتش نیز رسانیده بودند و الله اعلم بحقیقة الحال و ملا احمد تته • سلطان الخوارج • بکمی یکعدد تاریخ یافت •

و در صفتح سنه ثلث و تسعین و تسعمایة (۹۹۳) که او اخر سال می ام است میرزا شاه رخ و راجه بهگوان داس قریب فلچپور رسیدند و شاهزاده اندیال را با شیخ اسراهم چشتی و چندی از امرا باستقبال او فرستاده بدرگاه آوردند و یک لک روپیه نقد و اسباب فواش خانه و سه اسب عراقی و پنج فیل و چند قطار اشتر و استر و خدمت گاران بخشیدند •

و درین اثنا شاهزاده سلطان سلیم را فرسنه شانزده سالگی موافق ضابطه مقرری با مدینه راجه بهگونه داس در سلک ازدواج آوردند و خود بمنزل او رفته مجلس عقد بحضور قضات و اشراف منعقد ساختند مبلغ دو کرو تانکه کاپدن مقرر شد و جمیع رسمی که در هند معمول است از افروختن آتش و غیر آن بجای آورده ازان خانه تا بدوالت خانه زر بر صحفه دختر نثار فرمودند

زین گوهر و زر که افشانده شد • زیر چیدنش دستها مانده شد و راجه بهگونه داس چند طویله اسب و یکصد فیل و غلامان و کنیزان حبشی و هندی و چرکمی و افسام طلا آلات مرصع و جواهر و اوانی زر و ظروف نقره و انواع افسامه که عدد آن خارج از حد احصا باشد جهاز گذرانید و بهر کدام از امرای حضار فراخور حالت و مقدار اسپان عراقی و ترکی و تازی با زین طلا و غیر آن داد •

روز بیست و نهم ماه ربیع الاول سال فصد و نود و سه طلایعه لشکر
 بهار و مقدمه نوروز سلطانی رعید و بموجب نوشته میرزا نظام الدین
 احمد که ضبط سنوات در تاریخ خود نموده سال سی ام از جلوس ابتدا
 یافت و حال آنکه ابتدای قرن ثانی از جلوس از تاریخ بدست و پنجم
 ربیع الاول سده نهم و نود و چهار در اٹک بنارس واقع شده چنانچه بعد
 ازین مذکور شود انشاء الله تعالی و همانجا منشاء این وهم ذهل
 میرزا است از بد معنی که بتقریب ایام کبیره که در هر سه سال تفاوت
 یکماه قمریست در هر قرنی یکسال تفاوت در میان سالهای شمسی
 و قمری می باشد و فقیر چون هیچ تقویم با خود نداشتم بضرورت
 خود را بمتابعت میرزا گذاشتم و عهده بر او بهت والله اعلم با عا لوه افکه
 میرزا در سن سنوات در گجرات بود نه در اردو القصة آئین بنده بدستور
 سابق بسته و جشن عالی داده هر روز مهمانی هر دوکن داری از
 اصرا و پیشکش لایق میگرفتند تا طعام و عطریات و اعام اهل طرب
 دین داخل خزانه میشد و از پنجهزاری تا احدی بموجب حکم
 همه پیشکش و نذر و نیاز میگذاشتند تا آنکه این ذره بمقدار نیز
 که در هیچ شمار داخل نبود مگر آنکه باعتبار هزار بیگمه زمین
 هزاری نام داشتیم قصه پیر زال یوسف علیه السلام را ضرب المثل
 ساخته چهل روپیه پش کشیدیم و بدرجه قبول افتاد

خدمت پسند نیست دگر خدمتی بیار

و درین جشن شاهزاده بزرگ را منصب دوازده هزاری داده و
 دیگری را ده هزاری و سیومرا هفت هزاری داده فراش خانه و اهباب
 سنطنت و ثمن طوغ و نقاره جدا ساختند و در افتتاح این سال میر

مرتضی و خداوند خان امراء دکن که از ولایت برار برهه احمد نگر که پای تخت نظام الملک است رفته در جنگ صلابت خان وزیر نظام الملک شکست یافته نزد راجه علی خان به برهان پور آمده و راجه علی خان فیلان ایشان را بتمام بغارت گرفته ازان جمله صد و پنجاه فیل بدست پسر خود ابراهیم خان بدرگاه فرستاده بود در مجلس نوروزی آمده بعد از ملازمت بقیه اسپانی که مانده بود پیشکش کردند و ترغیب بر تسخیر دکن نمودند بذا بران شاه فتح الله را که بعد ازان اورا میر فتح الله می نامیدند بخطاب عضد الدوله مخاطب گردانیده پنجاه هزار روپیه و اسب و حلیعت بخشیده و صدر کل بلاد هندوستان ساخته بجانب دکن مقرر ساختند تا خان اعظم و شهاب الدین احمد خان و دیگر امرا را اهتمام نموده لشکر بدانجا برده واسطه العقد امرا گردد و کمالی شیرازی نوکر اورا برای گذرانیدن ایامه مقطوع الاراضی که حال حال مانده بودند در خانه به نیابت نگاه داشتند و صدارت بکمال رسید و آخر رفته رفته کار بجائی کشید که شاه فتح الله بآن عزت و جاه قدرت دادن پنج بیگمه زمین نداشت اما اراضی کلی کلی بازیافت نموده کفایت خیال میکرد و آن زمین همان طور مسکن وحوش و هوام و سوام شد نه از ایامه نه از رعیت و الحال آن مظالم در نامه اعمال صدور که نامی از ایشان باقی نموده باقی ماند

از صدور عظام باقی نیست • در دل خاک جز عظام صدور و در ماه رجب این سال خبر از کابل رسید که میرزا سایمان که بعد از شکست از بدخشان نزد میرزا محمد حکیم آمده قناعت

بیک موضع امالوانام نموده بود باتفاق ایماقات با اوزبکان در سرحد بدخشان جنگ کرده غالب آمد و بسیاری را ازان طایفه از تیغ گذرانیده بقیة السیف را خلعت بخشیده رخصت داد و آن ولایت را چون عمر دوباره یافته هُوَالدِّي يَنْزِلُ الْغَيْثَ مِنْ بَعْدِ مَا قَنَطُوا و در ماه شعبان این سال خان خانان حسب الحکم از گجرات در فتحپور بایلغار آمده و مظفر در گجرات بار دیگر سری بفتنه کشید و از نهایت آزرده‌گی که از جام و امین خان غوری حاکم جوناگرهه داشت و از ایشان بازی خورده بود رفته قلعه جوناگرهه را محاصره کرد و قلیچ خان در احمدآباد ماند و نظام الدین احمد امرای آن حدود را بر سر مظفر برد و او تاب نیاورده و از آب زن که از دریای شور بعرض ده کوه تا سی کوه راه جدا شده بر یگستان جیسل میر در آمده غایب گشته گذشته بولایت کچهه رفت و درین ایام نظام الدین احمد خطی از گجرات بفقیر نوشت که چون خان خانان در وقت روانه شدن وعده کرده که درین مرتبه ملا الهداد امروده و فلانی را التماس نموده از درگاه همراه می آرم مناسب چنانست که ایشان را بمراسم آدابی که مقرر است دیده رخصت از درگاه گرفته یکجا سیر این ولایت نمایند که عالمی دارد

بعد ازان هرچه مصلحت باشد

و خان خانان را در وقت رسیدن بمکتب خانه که دیوان خانة فتحپور برای ترجمه گری معین بود یکباری دید و از بزودی بجانب

گجرات مرخص گشت و روارو کابل نیز در میان درآمد و آن دایره که مفتاح نجات و سرمایه فتوحات خیال کرده بودم در پرتو خفا ماند و ما تشارون الا ان یشاء الله و خانخانان بدو گروهی سروشی رسیده قصد گرفتن سروشی و جالور نمود و نظام الدین احمد رسد قاسم بارهه انجا باستقبال شتافته با جمیعت تمام رسیدند و راجه سروشی پیشکش بسیار آورده ملازمت نمود غزنوین خان جالوری اگرچه درین مرتبه آمده دید اما چون وقت رفتن خان خانان بدربار حرکت ناملائیم ازو بظهور رسیده آزار بغی ظاهر شده بود مقید ساخته او را با حمد آباد برد و جالور را ازو انتزاع نموده فوج خود دران جا گذاشت و بعد از چند گاهی غزنوین خان رسید جمال الدین نپیرک سید محمود بارهه را که از مدت چند سال باز تقربب عشقبازی با یکی از اهل طرب خانه سیاه یمین نامی که حالا او را اهرمزی توان گفت از درگاه گرنخته در دامن کوه رفته و جمعیت بهمرسانیده برگذات نواحی را می تاخت و راهها میزد عاقبت از دامن کوه در پتان گجرات پناه بعموی خوبش سید قاسم برد حسب فرمان از پتان که جایگبر سید قاسم است طبدیده معدد پلاهور فرستاد آخر غزنوین خان را بصبیه سببان محمد وفا خزانچی مرحوم کدخدا ساخته برای خاطر میان فتح الله شریقی خسربوره از رعایت و تربیب نموده در ملازمت نگاه داشته و سید جمال الدین را در نخاس بر سر از کشیده تیر باران کردند سر عاقبت بلندی از عشق ابن بود *

و درین ایام عرضداشت مانسنگه و خواجه شمس الدین از اذک

بفارس رسید باین مضمون که میرزا محمد حکیم بر بستر ناتوانی افتاده و فریدون از پشاور کاروانی را همراه گرفته متوجه کابل شده در کوتل خدیبر به پسر روشنی ملحد که هندوستانی بود با اذک دانشی و حالاً به پیر تار یکی اشتهار یافته جنگ واقع شد و منتهی به پشاور رسید اتفاقاً آتش در قلعه افتاد و هزار شتر بار سوداگران سوخت و فریدون از آن آتش چون دور گریخته از راه دیگر بکابل متوجه شد و هفتاد کس از سمرقند و بی بی آبی در راه هلاک شدند و در خلال این احوال خبر رسید که عبد الله خان بر سر میرزا سلیمان از شمار پیشتر لشکر نامزد گردانیده او را بعد از استیلا که حکم خانه روشن کردن چراغ داشت از بدخشان بدر آورده تمام آنرا متصرف گشت و میرزا تاب مقاومت بآن لشکر نیاورد و متوجه کابل گردیده و هم درین آیام خبر از کابل رسید که میرزا محمد حکیم بجهت امان شراب امراض متضاده بهم رسانیده بر بستر ناتوانی افتاده رعشه پیدا کرد و در نوزدهم شعبان سنه ثلث و تسعین و تسعمایه (۳۹۹) از سرای وحشت و غرور بعالم بجهت و سرور رحلت نمود

فکر تا چند گردد دور املاک • که یک نوباره بیرون آرد از خاک چو گشت آن سردین در زبور زیب • بخاک اندازدش باد از یک آسیب و در سوم ماه رمضان مبارک این خبر بحشت اثر را منهدیان بعرض رسانیدند و فکر محافظت کابل و غزنین نمودند اول میخواستند که آن ولایت را بفرزندان میرزا محمد حکیم مقرر دارند و چون اموا بعرض رسانیدند که پسران میرزا هنوز خرد اند از عهد ملک نمیتوانند بدر آمد

بخوردان مفرمائی کار درشت * که سندان نشاید شکستن بمشت
رعیت نوازی و سر لشکری * نه کاریست بازیچه و سرسری
بنابران خانخانان را بسرعت بچاسب گجرات فرمان نوشته نامزد
گردانیده و ضد الدواع را بجهت اهتمام مهم دکن از درگاه نزن خان
اعظم و شهاب الدین احمد خان که مامور بنسخیر دکن بودند در
معاوه و رایسین فرستادند و خود دهم این ماه عازم پنجاب گشته
هلال شوال در دهلی دیدند و از منزل پانی پت میر ابو الغیث
بخاری را در نواحی لکنو جایگیر داده رخصت فرمودند و در نوزدهم
این ماه بآب ستلج رسیدند و درین ایام بقرب یکهفته کم و بیش
شیخ جمال بخاری و خواجه اسمعیل ندیره شیخ اسلام که حسن و جمال
تمام داشت درین ماه بجهت شرب مدام و مباحثت بر دوام از عالم
فاسی بسرای جودانی رخت کشیدند یکی در لودهیان دیگری در
تهانیدسرو این تاریخ بتعمیه یاوته شد * ع *

رفت زیبا گلی ز باغ جهان

و در سه گروهی سیالکوٹ ملا الہدای اسروہہ کہ داغی بر سینہ مانده
و حرارتش بدل رسیده بود مسہلی از حکیم حسن خورد و در روز
بحق واصل شد سرگ ہوش است شربت بہ او نیکو یاری بود رحمہ اللہ

ای دل ترا کہ گفت بدنیا قرار گیر

این جان نازنین را اندر حصار گیر

بذکر کہ تا تو آمدہ چند کس برفت

آخر یکی ز رفتن شان اعتبار گیر

و صادق خان را از نواحی لاہور بحکومت بکر نامزد گردانیدند و در

سیزدهم ذی قعدة بکنار آب چذاب منزل ساختند و درین منزل
 شیخ عبد الرحیم لکنوی مصاحب میر ابو الغیث و شیخ محمد
 بخاری که از پیش خان زمان آمده بدرجه امرائی رسیده برگشته
 یتهان در دامن کوه جایگیر داشت و درین آیام سودای گذرا پیدا
 کرده بود درخیمه حکیم ابو الفتح خود را بخنجر زد و بدست خود
 زخم او را بسته حکم نگاهداشتن در سیدالکوت فرمودند و بعد از چند
 گاه صحت یافت اما از جهة خبط احوال وی از ضبط بدر رفته
 بود الان کما کان

خوی بد در طبیعتی که نیست * فرود تا بوقت مرگ از دست
 و در بدست و هفتم این ماه از آب بهت عبور واقع شد و درین
 منزل محمد علی خزانچی که بکابل تعیین بود آمده معروض داشت
 که بعد از وفات میرزا محمد حکیم فرزند خان و کتقباک و امراسیاب پسران
 میرزا را که بجهة صفر سن دخی در مهمات ملکی نداشتند باهتمام
 امرای بدین مانسنگه آمدند و مانسنگه پسر خود را با خواجه
 شمس اندین خوانی در کابل گذاشته و جمیع آن مردم را دلاسا داده
 بمالزمست می آید *

و پنجم ماه ذی حجه را اول پندی که فصبه ایست مابین آنک
 بفارس و رهناس منزل شد و مانسنگه پسران و نوکران میرزا
 محمد حکیم را همراه آورد و بهر کدام ایشان تقایات و امدادات
 خرچی و عاونه ایقه فرمودند و از نواحی آنک بفارس میرزا شاهرخ
 و راجه پیغونته داس و شاه قلی خان محره را با پنج هزار موار
 بنسخیر ولایت کشمیر رخصت فرمودند و همدرین روز اسمعیل قلی

خان و زای سنگه درباری را بر سر بلوچان و زین خان نوکه را با
 فوجی آراسته بر سر افغانان سواک و بجزور روان ساختند *
 و در بازدهم محرم مکرم سنه اربع و تسمین و تسمایه (۹۹۴) ازک
 بنارس مخیم شد و چون پیمش ازین به بست و پنج سال هندوستانی
 پاهی خود را پیر روشنائی نام کرده چنانچه گذشت در طایفه افغانان
 درآمده و اکثر احمقان را مرید ساخته و مذهب احماد و زنده را رواج
 و رونق داده و تصدیقی را خیرالبدیان نام نهاده دران بیان عقاید فاسد
 خود نهوده و بمقر اصلی سرنگون رفته بسر او جلالت نام که در سن
 چهارده سالگی در سنه تسع و ثمانین و تسمایه (۹۸۹) در وقت
 مراجعت زیارت عالیات از کابل بهلازمهت رسیده و مورد مرام
 شاهنشاهی گشته و از شدت جدای موروثی و مکتومی فرار نموده
 و باز در میان افغانان رفته و قطع طریق بذباد کرده و خلقی کثیر را
 بخود متفق گردانیده راه هندوستان و کابل را مسدود ساخته بود
 اگر باضه زانظلمت سرست * نهی زار طاروس باغ بهمت
 بهامگام آن باضه پروردنش * ز انجبر جنت دهی ارزنش
 دهی آتش از چشمه ساسبان * دران باضه گرم دمدم جبرئیل
 شود عافیت بچه زانغ زانغ * کشد رنج باهوده طاروس باغ
 بذبران بجهت دوع و رانع طایعه روشنائی روستائی که در حقیقت
 عدن تاریکی است و بعد ازین بتاریکی تعدیم خواهد یافت کابل را
 بجایگرم ما سنگه تعیین کردند تا استیصال آن مدمردان نماید *
 و در ماه صفر این سال سعید خان کهکمر و باربر ملعون و شیخ
 میضی و فتح الله شریقی و دیگرانرا بکومک زین خان رخصت کردند

و بعد از چند روز حکیم ابو الفتح و جمعی دیگر را نیز از پی این جماعة روان ساختند و این عساکر به زین خان ملحق شده افغانه را بتاراج داده در اسیر ساختن زن و فرزند ایشان تقصیری ننمودند و چون بکوئل کراکر نام فرود آمدند شخصی خبر نزد بابر آورد که افغانان امشب داعیه شب خون دارند اگر ازین دره تنگ که فرود آمده اید و عرض آن زباده از سه چهار گروه راه نیست عبور شود خاطر از دغدغه جمع گردد روز نزدیک زوال بود که بابر از خود سری و خیره گردی و خود نمائی بی آنکه با زین خان مشورت نماید کوچ بپیمحل کرد و اراده گذشتن از دره نموده و تمامی لشکر بی سر از عقب وی روان گشت و چون وقت شام متوجه تنگی شدند افغانان از اطراف کوه چون مور و ملخ در شور شده از بالا تبر و سنگ را چون باران میریختند و دران کربوه بلاد مغاره اجل از تنگی راه و تاریکی شب خلائق راه گم کرده در مغاکها وادی هلاک پیش گرفتند و سر و پا گم یکی بدیگری ده پیوست و شکست عظیم افتاد و قریب بهشت هزار کس و زیاده بغداد رفت و بابر که از ترس جان راه فرار پیش گرفته بود بقتل رسیده در سگ سگان جهنم داخل شد و پاره از جزای اعمال شذیعه خود یاست و خیلی از امرا و اعیان چون حسن خان پنی و خواجه عرب بخشی خان جهانی و ملا شیری شاعر و جماعة کثیر دران شب هلاک شدند و اسیران را که میتواند در قید شمار آورد و تاریخ این شد که * از خواجه عرب حیف * بکمی یکصد و حکیم ابو الفتح و زین خان در پنجم ربیع الاول این سال شکست یافته بمحنت بسیار خود را بقلعه اتک رسانیدند و چون

همچون بربری مصاحبی غالب را بدفاق بدان داده امده بودند و نفاقها
 مشخص و معین گردید چند روز از نظر سردود و از کورنش محروم
 مانده باز بهمان درجه که داشتند بلکه برتر ازان رسیدند و از فوت
 هیچکدام از امرا آن قدر کلفت نکشیدند که از مردن بربری می گفتند
 که حیف که جثه او را نتوانستند ازان تذگی بدر آورد تا باآتش
 میرسد باز تسای باین مبدادند که چون از جمیع قیود آزاد و وارسته
 و محروم بود همین تابش نیر اعظم پاک سازند او بس است
 هر چند احتیاج بتطهیر نداشت و چون غمغله چنان برخاست که
 افغانان بر سر اٹک می آیند بنابران روز دیگر شاهزاده سلطان مراد را
 آنطرف آب هند ساگر گذرانیده راجه تودرمل را همراه او بدفع آن
 متمردان نامزد ساختند و بالآخر شاهزاده را طلبیده راجه بان خدمت
 متعین شد و در آن کوهستان قلاع متعدد ساخت و ازان طرف
 مانسنگه که بر سر تاریکیان نامزد شده بود خلقی کثیر را از ایشان
 مقتول و اسیر ساخت و درین وقت خبر رسید که میر قریش ابلچی
 عبد الله خان بمصحوب نامه و نظری اوزبک حاکم بلخ با سه پسر
 خود از خان رنجیده بدائزمت می آیند بنابران شیخ فرید بخشی و
 جمعی را از احدیان با استقبال آن کاروان فرستادند و این جماعه
 بمعاونت ایشان را از کوتل خیبر گذرایدند و تاریکیان سر راه گرفته
 و جنگ کرده شکست یافتند •

و در بدست و پنجم رباع الاول سنه مذکور تحویل نوروز و شروع در
 سال سی و یکم و بطور نظامی سی و دوم از جلوس و افح شده دیوان خانه
 اٹک را آئین بسته میر قریش را دران روز کورنش دادند و مانسنگه

دران جشن بملاقات رسید و شیخ فیضی قصیده تهذیب گفت
که مطلعش این است

فرخنده باد یارب بر مملکت ستانی * از مبداء خلافت آغاز قرن ثانی
سخفی نماید که درین محل شبه از مهر تعیین ابتدای سال جلوس
بخاطر میگذرد و عذر آن بالا سبق ذکر یافته ظاهر پسر میرزا که
محمد شریف نام دارد و تندیخ سنوات تاریخ نظامی بعد از وفات
پدر کرده انجا باید دید که روع تذاقض شود و درین ایام میرزا
شاه رخ و راجه پهلوان داس و شاه قلی خان محرم که پسر حد کشمیر
در کوتل پهلوان رسیده بجهت رسیدن خبر شکست زین خان
مصلحت در مصالحه دیده بودند بایوسف خان حاکم کشمیر آشتی
نموده و زعفران زار حاصل شال و دارا ضرب را بخالصه منسوب ساخته
و عمال تعیین نموده ولایت بتمام بایوسف خان باز گذاشته او را که پابین
معنی اسد رضا داشت همراه بملازمت آوردند و چون این صلح
پسندیده نیفتاد جمیع امرا ممنوع و محجوب گشتند آخر رز شرف
افتاب همه را طلبیده کورنش دادند و هم در روز تحویل ایلیچی
عبدالله خان و نظری با فرزندان ملازمت نمودند و چهار اک تکه
بنظری که پانصد تومان عراق باشد انعام شد و نقل خط عبدالله خان
این است که اسمعیل قلی خان و رایسنگه سرداران بلوچان را بدرگاه
آوردند و مانسنگه بکرمک راجه تودرمل تعیین یافت و خاطر ازان صوبه
جمع ساختند و در بیست چهارم ربیع الثانی سال فهد و نود و
چهار از آنک عازم لاهور شدند و از گذار آب بهت اسمعیل قلیخان را
بجای مانسنگه بدفع امانده و مانسنگه را بحکومت کابل تعیین

نموده سید حامد بخاری را در پشاور بکومک اممعلیل قلی خان و ساختن راه نگاه داشتند و در هفدهم ماه جمادی الثانی در لاهور نزول واقع شد و مقارن این حال سرپر شرعوب بهادر را که در نواحی بهرایج بنوکران حکیم ابو الفتح جنگا کرده کشته شد و انثری میگویند که باجل طبیعی در گذشته بود سرش بریده آوردند و غلطان غلطان از کوه کمون آمده بکنگره قلعه لاهور قرار گرفت و آن فتنه و شور تسکین یافت و در نوزدهم شهر رجب دختر رای سنگه بهده را بشاهزاده سلطان سلیم عقد بستند و در اوائل شعبان محمد قاسم خان میربحر و فتح خان فیلبان فوجدار جمعی از اسرا بتسخیر کشمیر مرخص شدند و چون قبل ازین یوسفخان کشمیری را که بعهد رقبون راجه بهگوان داس آمده بود دریند کشیده میخواستند که متعرض قتل او شوند بهگوان داس بجهت رعایت حمایت و حمیت خود را بجمدهر زد و برای شیخ عبد الرحیم شریکی غالب بهم رسید و عاقبت در صحبت هم شرکت بوی نمود و چون اسرا در کوتل کتویل رسیدند یعقوب داد یوسف که بدر بار داخل خواصان بوده مانند مظفر گجراتی سی و چهل روپیه ماهانه داشته و گریخته بکشمیر رفته و فاضی سنی آنجا را بجهت تعصب در رخص بدست خون کشته و بنیاد امساک نموده نوکران پدر را بخود متفق ساخته بود پدر را مرده انگاشته بمقابله آمده تنگی کوه را محکم کرده بجهت تمام نشست چون بدسلوک و بدمعاش بود پاره از مردم او جدا شده بمحمد قاسم خان در آمدند و پاره در سری نگر که شهر حاکم نشین کشمیر است لوای مخالفت بر انراختند یعقوب تسکین

فتنه درون خانه را اهم دانسته برگشته متوجه شهر شد و افواج بی
مانعی بولایت کشمیر درآمدند. یعقوب تاب نیاورده فرار نموده
بکوهستان پناه برده ولایت کشمیر یکسر بضبط و عمل درآمد و یعقوب
باز جمعیت کرده بجنگ قاسم خان آمده منهنز شد و باز شب خون
آورده طرفی نبست و میرزاده طی خان درین جنگ کشته شد و
چون او را در دره‌های تنگ برده نزدیک بود که دستگیر سازند
از روی عجز آمده قاسم خان را دید و همراه او بملازمت پیوست و
عاقبت او را در بهار نزد راجه مانسنگه پیش پدر فرستادند و
یوسف و یعقوب هر دو محبوس در کلبه احزان بعلت مالخویا و
هوا از حبس تن رستند و در نوزدهم رمضان میر قریش ایلچی
به مصحوب حکیم همام برادر حکیم ابوالفتح و میرصدر جهان مفتی
ممالک محروسه ساکن قصبه بهائی از ولایت قنوج بجهت عزا پرسی
سکندر خان پدر عبداللہ خان جانب ماوراء النہر روانه گردانیده و قریب
یک و نیم اک روپیه و اسباب تحف از هدایای هندوستان بدست
محمد علی خزانچی سوغات فرستادند و درین ایام تاریکیان بایدست
هزار پیاده و پنجهزار سوار تخمینا بر سر سید حامد بخاری از امرای
کبار سلاطین گجرات ریختند از با جمعی معدود که داشت برآمده
در پشاور جنگ کرده کشته شد و زین خان کوکه و شاه قلی خان محرم
و شیخ فرید بخشی بجهت تدارک این امر بانجانب مرخص شدند
و مان سنگ از کابل بجمعیت تمام بکوئل خیبر آمده جنگ عظیم
با تاریکیان نموده شکست داد و همان جا قرار گرفت تاریکیان روز
دیگر هجوم عام آورده تمام شب و روز چون شغالان فریاد زده از

اطراف جنگ می انداختند درین وقت برادرش ماهدوسنگه که همراه اسمعیل قلی خان در تهاغه اوهند می بود با فوجی آراسته بمدن ماسنگه رسید و افغانه راه فرار پیش گرفتند و قریب دوهزار کس از ایشان بقتل رسید و در همین ایام میرزا سلیمان در بدخشان با اوزبک جنگ کرده گاهی غالب گاهی مغلوب از کابل آمده ماسنگه را در خیبر دید و از آنجا متوجه هندوستان شد و در ماه ربیع الاول سنه خمس و تسعین و تسعمایه (۹۹۵) در لاهور بملازمت رسید •

از غرایب آنکه محمد زمان میرزا ولد شاه رخ میرزا که در سن دوازده سالگی بعد از شکست پدر در جنگ اوزبک امیر شده و عبدالله خان او را به پسر و مرشد خود خواجه کلان بیگ نقشبندی از نمایر خواجه احرار قدس الله سره العزیز سپرده بود تا در سلک سایر اسیران کشیده بقتل رساند میگویند که خواجه مذکور عوض آن پسر اسیری دیگر واجب القتل را سیاست فرمود و او را خلاص بخشیده رخصت داد و درین ایام که سلیمان میرزا بدرگاه رسیده بود بلباس ناشناسی با گدایان ماورالنهر بملازمت رسید و یک هزار عدد اشرفی هم از نام یافت و از آنجا بجمع رفته باز بدخشان رسیده و جمعیت بسیار بهم رسانیده با اوزبکان بمرات جنگهای مردانه کرده شکست داده عاقبت کوهستان آن دبار را متصرف شد و غنیمت را بر آورده و از لاهور دوهزار اشرفی و کمان و تفنگ بسیار هوغات دیگر بدست میر طوغان عهدی برای او فرستادند و چند سال سر کله خواب با اوزبک زد و شکست یافته بکابل آمد و مال حال او مذکور شود انشاء الله •

در یازدهم شهر ربیع الثانی سنه نهصد و نود و پنج بنیاد نوروز

سلطان‌ی و آغاز سال می و دوم و بقول میرزا سوم از جلوس شد و به بیانی
 که گذشت جشنها منعقد گشت و ضوابط دیگر باضافه انضمام یافت
 ازان جمله اینکه بیشتر از یکزن نکاح نکند مگر آنکه نازاد باشد وگرنه
 خدا یکی و زن یکی و زن چون بسرحد ناسیدی رسد و حیض او
 منقطع گردد شوهر نخواهد و بیوها اگر خواهند که شوهر کنند مانعی
 نباشد چنانچه اهل هند منع نمی نمایند و هندو زنی خوردن سال که
 تمتع از شوهر نگرفته باشد نشوزد و اگر هندوان این را دشوار
 دانند و ممتنع نشوند پس از هندوان زن کسی که مرده باشد دختر
 را بگیرد و بهمین مکالمه عقد بندد دیگر چون سریدان با همدیگر
 ملاقات نمایند یکی الله اکبر و دیگر جل جلاله بگوید و این بمنزله
 سلام و جواب سلام باشد و دیگر ابتدای حساب ماه هندی از تاریخ
 بیست و هشتم باشد نه سبزه‌دهم که اختراع راجه بکرماجیت و بدعت
 وی است و عیدهای مشهور هندوان برین قاعده راج دهند و مامشی
 نشد هر چند فرامین درین باب از فتح‌پور در سنه نهصد و نود
 هم بگجرات و هم به بنگاله صادر شد بود دیگر اراذل را از خواندن علم در
 شهرها مانع آید که فسادها ازین قوم می خیزد دیگر معامله
 هندوان را برهمنی دانا بقطع رساند نه قاضی مسلمانان و اگر احتیاج
 بسوگند افتد یا آهن گرم تاخته بدست منکر نهد تا اگر سوخت
 دروغ گوشت و الا راست گو یا آنکه دست در روغن گرم جوشنده
 بگذارد یا آنکه تا مدت تیر انداختن و آوردن غوطه در آب خوردن که
 اگر پیش ازان سر از آب بر دارد مدعی علیه را حق مدعی باید
 داد دیگر آنکه سر مرده بجانب مشرق و پای آن بجانب مغرب

دفن کنند و خواب رفتن خود را نیز به همین هیأت قرار دادند
 و درین سال عبدالمطلب خان را با جمعی بجهت استیصال جلالت
 تاریکی به بنکش فرستادند و او را با سرداران قبایل افغانان شکست
 داد و خلیق نامحصور را بقتل رسانیده بعوض هر اسیری از لشکر
 زین خان مرد و زن ایشان را با ضعاف مضاعف بند گرفتند و قهر
 خداوندی که بلائی غلا باشد علاوه قتل و امر آن جماعه گردید و درین
 سال که نهد و نود و پنج باشد ولادت سلطان خسرو ولد شاهزاده
 سلطان سلیم از صبیغه راجه بهگوان داس روی نمود و طوی عظیم دادند
 و از جمله اکاذیب اراجیف که از محالات یک قدم بیشتر است درین
 سال انتشار خبر زندگی پیر بر ملعونست بعد از آنکه او در رکه هفتم از
 نار قرار گرفته بود مجمل آنکه چون هندوان خیره میل خاطر پادشاهی
 را بان ناپاک دانسته و از مفارقتش در اضطراب و تپاک دیده
 بودند هر روز آوازه در می انداختند که او را در نگرکوت به کوهستان
 شمالی همراه جوگیان و سناسیان دیده آمده اند که حیرت میکرد و
 حضرت هم باور میکردند که بلی چون او از علاقه دنیا مجرد بود
 دور نیست که لباس فقر اختیار کرده بجهت شرمندگی واقعه یوسف
 زنی اینجا نمی آمده باشد و سفینهان در خانه این خبر بار داشته
 در لاهور ازو داستانها میگفتند و بعد از آن که احدی بنگرکوت رفته
 تحقیق حال کرده چنان معلوم شده که آن مقوله حرف و صوتی
 بیش نبوده و بعد از آن شنیدند که او در قلعه کالنجار که بجایگیر آن
 هگ بوده رفته و مال کالنجار عرضداشت باین مضمون نوشتند که
 در وقت تیل مالیدن او حجامی محوم امرار علامات بدنی او را

شفاخته و او پنهان می باشد و فرمانی فرستادند و کروری هندو خود
 بجعل یک مسامری غریبی خون گرفته پیربر اعتبار کرده پنهان می
 داشت و حجام را نه فرستاد اما آن غریب را بجهت ستر حال از هم
 گذرانیده فرستاد که پیر بر خودش بود و لیکن اجلاس در رسید و
 سعادت پای بوس نیافت و ماتم او را دوباره داشته کروری و دیگران
 را طلبیده چند گاهی در شکله داشتند که چرا ما را بیشتر خبر
 نکرده و زر بسیاری باین بهانه از و گرفتند و درین سال صادق خان
 بر سر ولایت تته روان شده قلعه سیهوان را محاصره نمود و میرزا جانی
 بیگ نپیرا محمد باقی ترخان که حاکم آنجا بود بدستور آبای
 خویش ایلچیان با تحف و هدایای نفیص بدرگاه فرستاد تا بتاریخ
 بیست و پنجم ذی قعدة سال مذکور حکیم عین الملک را مصحوب
 ایلچیان بجانب میرزا جانی روان گردانیده و آن ولایت را برو
 مقرر داشته فرمان منع تعرض بصادق خان صادر شد .

و در اوایل ربیع الثانی زین خان کوکه را بحکومت کابل نامزد گردانیده
 مانسنگ را از آنجا طلب داشته و در آخر این ماه خان خانان مبروزا
 خان باعلامت الزمانی شاه فتح الله شیرازی مخاطب بعضدالدوله از
 گجرات در لاهور بایلغار و بتاریخ بیست و هفتم ماه رجب صادق خان
 از بکر آمدند .

و مجمل احوال مظفر و خانخانان اینکه چون مظفر بعد از
 شکست نانی در ناولت براه جفبازیر بولایت صورت فرار نموده
 در کوندل پانزده گروهی قلعه چوناکره قرار گرفته سه هزار سوار متفرق
 برو جمع آمدند و یک تک محمودی و کمر خنجر مرصع به امین

خان غوری حاکم سورت داده بخود متفق ساخت و همین قدر مبلغ
 بجام که دایه تسخیر احمد آباد در متخلیه او قرار گرفته طامعه اغ
 بحرکت در آمد و امین خان از روی پخته کاری او را بفریب
 نزد جام سترسال نام فرستاده پیغام داد که جام را همراه گرفته روان شوید
 که من نیز از عقب میروم و جام نیز چون اصناف گنجینه او را از
 سر و کرده آمدن خود را بیهانه سرانجام لشکر بتسویف و تعویق
 انداخت و مظفر در موضعی شصت گروهی احمد آباد رسیده انتظار
 و عده امین خان غوری و جام می برد که خانخانان بسرعت تمام
 با جمعیت انبوه رانده آمد و مظفر از کوسک امین خان نا امین
 و جام نادرست مایوس شده سرسیده و حیران گشته مراجعت
 بکوهستان نموده بدرارکا که عبارت است از شهر ولایت سورت پناه
 برد و جام وکیل خود و امین خان پسر خود را بوسیله شاه ابو تراب
 نزد خانخانان فرستادند و مردم جام خانخانان را سرگروه بکوهستان برده
 غنیمت بسیار بدست آوردند و مظفر با هزار سوار از مغول و کاتهی
 که خویشان مادری اویند بجانب گجرات رفته در آئینه نام جایی که
 بکنار دریای سابرمتی شکستگیهای عظیم دارد و از ولایت کولیان
 متمرک است پناه برد و امرای که خانخانان بجهت احتیاط در وقت رفتن
 درین محال خطر ناک برای همین روز گذاشته بود بمرداری سید
 قاسم باره جنگی عظیم کردند و مظفر نا مظفر شد و فیلان و آفتابگیر
 او بدست است آفتاب آمد و مردم خویش کشته شدند و از خود فرار
 نموده بجانب کاتهی راه از توابع سورت بدر رفت و خانخانان از
 بروده بازگشته بر سر جام آمد و جام نیز مقدار هشت هزار سوار جمع

کرده تا دوهزار نوکر او میگویند که ترک طعام نموده خود را بجهل بر مردن قرار داده با استقبال آمده اند و چون مفاصله هفت گروه راه ماند جام پسر خود را با سه نیل و هزده اسپ کچی که مشابه عربی امت با تحف دیگر پیش خان خانان فرستاده ایل شد و درین هنگام بود که خانخانان مرتبه اول بایلغار بر حسب فرمان طلب در فتحپور آمد و مظفر در مدت غیبت او بامداد کاتھیان و دیگر زمین داران قلعه چونا گره را پیچیده و نظام الدین احمد و سید قاسم باره و جماعه بفرموده قلیچ خان از احمد آباد متوجه سورت شدند و مظفر تاب نیاورده بجانب گجرات رفت چنانچه سابق سمت گذارش یافت و بعد از رسیدن خانخانان براه سرهپی و جالور در احمد آباد شاه فتح الله عضد الدوله را باتفاق میر مرتضی و خداوند خان حاکم ولایت برار بیدر قگی اعظم خان و شهاب الدین احمد خان و سایر امرای مالوه و رای سین نامزد گردانیده فرمانی بفرام جایگیر داران آن حدرد که تعداد اسامی ایشان متعذر است باین مضمون نوشتند که بمرور امری اعظم خان اولاً برار را از تصرف دکنیان برارند بعد ازان باتفاق متوجه احمد نگر شوند و این افواج در هذیه که سرحد دکن است اجتماع نموده بایکدیگر در نفاق بودند و اعظم خان کینه دیرینه پدر کشتگی را با شهاب الدین احمد خان که آن فتنه باغی از بود ظاهر ساخته هم او را در هم عضد الدوله را که مصلح الامور بود از خود رنجانیده در هر مجلسی ایذای لسانی و غیران میکرد و با عضد الدوله با وجود حق امتدای استهزای غیر مکرر می نمود تا شهاب الدین خان با خاطری آزرده بواپسین که

جایگیر داشت آمد و اعظم خان بر سر او رفته نزدیک بود که شکستگی عظیم بداموس دولت رساند و خواجگی فتح الله بخشی و دیگر نو دولتان محرک ماده فتنه و فساد بودند اما بسعی عضد الدوله آخر بخیر انجامید درین میان راجه علی خان حاکم آسیر و برهان پور مخالفت لشکر پادشاهی را غنیمت دانسته و لشکر دکن را با خود یکی ساخته بمقابله آمد و عضد الدوله نزد او رفته مقدمات و عطا آمیز در میان آورد و در دل سندان او جایگزین شد

نرود میخ آهنی در سنگ

و از آنجا مراجعت کرده بگجرات آمد تا خانخازان را ترغیب بر تسخیر دکن نموده ببرد

تو کار زمین را نکو ساختی • که بر آسمان نیز پرداختی
و راجه علی خان با لشکر دکن بر سر اعظم خان آمد اوتاب مقاومت
نیاورده بجانب برار رفته آنجا هم استقامت نورزیده شهر ایلچپور را
غارت و خراب ساخته و آنجا هم قرار نگرفته بندر بار شدافت و
دکنیان منزل بمنزل بتعاقب او می آمدند اعظم خان لشکر را
بندر بار گذاشته جریده با معدودی چند بجهت استمداد از
خانخازان که یزنی اوست متوجه احمد آباد شد و خانخازان
باستقبال برآمده و دو محمود آباد بمنزل نظام الدین احمد یکدیگر
را دیده و محبت باتفاق یا بدغان داشته قرار دادند که خان اعظم
باتفاق خانخازان در احمد آباد بجهت دیدن همشیره خود رود و
از آنجا متوجه دفع دکنیان شوند و نظام الدین احمد را با جماعه
از امرای نامزد آن حدود باجمعهم به بروه فرستادند و این هر دو

مردار نیز از عقب آمدند و اعظم خان از آنجا بصرعت برای جمع لشکر خویش بندر بار رفت و خانخانان در بهروج آمد و اعظم خان بار نوشت که چون موسم باران نزدیک رسیده لشکر را امسال موقوف باید داشت و اعظم خان از ندر بار متوجه مالوه و خانخانان از بهروج عازم احمدآباد گشت و راجه علی خان و دکهنیان باو طان خویش مراجعت نمودند و پنج ماه ازین قضیه گذشته بود که خانخانان در اتک بنارس که آن را اتک کنگ نیز میگویند عرض داشتی باین مضمون فرستاد که چون داعیه تسخیر بدخشان مضمم فرموده اند شوق پای بوس مرا برین میدارد که درین سفر همراگب باشم و بعد از رسیدن اردو از اتک بلاهور فرمان بنام او رفت که قلیچ خان و نظام الدین احمد در گجرات باشند و خانخانان بدرگاه پیاید این بود باعث آمدن خان خانان بار دیگر بایلغار در لاهور و آوردن عضدالدوله چنانچه گذشت و درین مدت غیبت خانخانان از نظام الدین احمد در گجرات ترددات شایسته پسندیده بظهور رسید که در تاریخ نظامی خود بتفصیل نوشته و درین سال میر ابو الغیث بخاری که تعریف او حد زبان قلم نیست شرح وصفش کجا تواند کرد • خامه کز دلم شکسته ترست در لکنو بمارضه زحمت قوائج برحمت حق پیوست و نعش مطهر او را در دهلی آورده در روضه آبای کرام او مدفن ساختند و • میر ستوده میر • تاریخ یافته شد (لمولفه)

بگورستان او روزی عبوری کردم از عبرت
جهانی دیدم از آسودگان یکسر بیدانش

ازین سو رفته انبوهی و ز آنسو آمده یک کس
 که از وی حال هرسم یا نشان باشد از ایشانش
 دران شهر خموشان از زبان دانان من جمعی
 ز شارستان گیتی رفتگ و گردیده مهمانش
 ازان جمله امیدری پاک طینت بوتراب آئین
 ابو الغیث انکه گردون غوث خواند قطب گیہانش
 زهی شایسته سیرت سیدی فرخنده طلعت هم
 که خلق مصطفی بودی عیان در روی خندانش
 بخار ای که دهلی قبه الامام بود از وی
 چه شد آن قبه و آن اسلام و یارب کو مسلمانش
 چو درویش سپاهی بود خاک پایش از یابم
 کشم در چشم بخت خویش چون کحل صفاهانش
 بدالینش ز قندیل دل خود سوختم شمعی
 اگرچه مشعل ربانی آمد نور ایمانش
 بساط مرقد او ساختم نمناک از اشکی
 اگرچه ابر رحمت شست از باران غفرانش

درین سال حکم شد که هر قوم ترک علوم عربیه نموده غیر از علوم
 عربیه از نجوم و حساب و طب و فلسفه نخوانند و کساد فضل و تاریخ
 یافته شد و در شعبان سال مذکور مان سنگه بدرگاه آمد و درین سال
 خبر رسید که عبد الله خان هری را فتح نموده علی قلیخان حاکم
 آنجا را با جمعی بیدشمار از ترکمانان و اهل شهر بقتل آورد و
 شکست هری و تاریخ یافتند و در محرم سنه ۸۰۳ و تسعین و

تسعمایه (۹۹۶) مان سنگه بحکومت ولایت بهار و حاجی پور و پنده نامزد شد و در شب عاشورا او را در خلوت با خان خانان جام دوستگانی داده حرف و حکایت اراده در میان آورده در مقام امتحان شدند او بی تکلفانه بعرض رسانید که اگر مریدی عبارت از جان سپاری است آن خود در کف دست نهاده ایم چه احتیاج با امتحان دیگر و اگر غیر این است و سخن در دین دارید هندی خود هستم و اگر فرمائید مسلمان میشوم و راه دیگر خود نمیدانم که کدام است بهمین گذشت و پیشتر نکافتند تا بجانب بنگ روان شد و در همین ایام حکومت کشمیر بمیرزا یوسف خان رضوی مشهومی مقرر فرموده محمد قاسم خان را از آنجا طلب داشتند و در دوازدهم صفر سنه ست و تسعین و تسعمایه (۹۹۶) محمد صادق خان را بدفع یوسف زنی بسواد بجزور رخصت داده جایگیر مانسنگه از سیالکوٹ و غیره به او عنایت شد و اسمعیل قلی خان را از سواد بجزور طلبیده در گجرات فایم مقام قلیچ خان ساختند و قلیچ خان را بدرگاه طاباندند • و درین ماه میرزا فولاد بیگ برلاس نیم شبی ملا احمد رامضی را که سب صحابه علانیده میکرد بهانه از خانه بر آورده کشت و تاریخ آن • زهی خنجر فولاد • یافته شد و دیگری • خوک سقری • گفت و الحق آن سگ زمانی که نزع داشت فقیر روی او را بعینده چون روی خوک دید و دیگران نیز همچین می دیدند نعوذ باللہ من شرور انفسنا میرزا فولاد را پیای فیل بسته در شهر لاهور گردانید تا بدرجہ شهادت رسید و چون بسفارت حکیم ابوالفتح از روی پرسیده اند که ترا تعصب در مذهب باعث بر قتل ملا احمد شده باشد

جواب داده که اگر تعصب میداشتم بایستی که بکلانتری از وی متعرض میشدم حکیم همین سخن را بعرض رسانیده گفت که این بد حرام زاده ایست نباید زنده گذاشت بنابراین سیاستش فرمودند وگرنه بتقریب مردانگی و شفاعت اهل حرم می خواستند که جان او را به بخشند و مقتول بعد از قاتل بسه چهار روز به قمر اصلی شتافت و شیعیان در وقت غسل بنا بر قاعده مذهب خویش می گویند که میخوبی در صعد او کرده در میدان دریای غوطه ها دادند و بعد از دفن او شیخ فیضی و شیخ ابوالفضل بر قبرش محافظان گذاشتند و با وجود آن سالی که بسیر کشمیر رفتند اهل لاهور شبی جنه کثیف او را بر آورده سوختند *

در بیست و دوم ربیع الثانی سال نهم و نود و شش تحویل نوروز و ابتدای سال می و سوم یا چهارم از جلوس واقع شد در لنگانه عام را که صد و چهارده ایوانست در قماشهای لطیف و پرده های مصور گرفته اقسام زینت و زیبای عوام فریب دادند و انواع احکام مخالف شرع راجع یافت و شیوع معصیت * تاریخ شد و همدارین ایام قلیچ خان از گجرات آمده بملازمت رسید و قسام پیشکش گذرانید و حکم شد که باتفاق راجه تودرمل که بسیار خرف و مبهوت شده و درین ایام شبی او را هریقی از کمین بزخم شمشیر مجروح ساخته و پوست مال گذشته بود در دیوان خانه مهمات ملکی و مالی به پردازد و درین سال راجه کماون از کوه سولک که دیدن پادشاهان را متخذه او و آبا و اجداد او لعنت الله علیهم تخیل نموده بود در لاهور بملازمت رسید و اقسام غرایب پیشکش آورد ازان جمله گاو قطاس و آهوی مشکین که از